

## عشق الهی در منظر قرآن کریم

دکتر رحمت‌الله شریعتی

استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد

### چکیده

عشق رابطه‌ای قلبی میان دو موجود است که چون به نحو اتم برقرار شود، عاشق را در معشوق فانی می‌سازد و در قرآن اگر چه لفظ عشق نیامده، ولی از معنای آن با الفاظ دیگر مانند حب و ود سخن رفته است. از لوازم عشق آن است که عاشق را تابع و تسلیم اراده و فرمان معشوق می‌گرداند؛ به طوری که جز وصل به او و کسب خشنودی او هیچ هم و غمی ندارد. مهمترین ستونی که خیمه عشق را برپا می‌دارد، نماز و عبادت عاشقانه و عارفانه است؛ نماز و عبادتی که جز از روی حب و عشق به خدای تعالی گزارده نشود.

کلید واژه‌ها: عشق الهی، حب الهی، نماز عارفانه، عبادت عاشقانه

### ۱. مقدمه

در این مقاله نخست از مفهوم عشق و آثار آن سخن می‌رود؛ سپس عشق الهی در آیات قرآن و پاره‌ای از روایات بررسی می‌شود و سرانجام نماز و آثار و اقسام آن به عنوان یکی از برترین اعمال عاشقانه معرفی می‌گردد.

## ۲. معنای عشق و عاشق

تا انسان عاشق نشود، عشق را به نحو حضوری درک نمی‌کند؛ پس عشق یافتنی است، نه بافتنی و امر صرف و خالص و بسیط تحت اسم و رسم و لقب و وصف درنیاید؛ از این رو عشق قابل تعریف نیست. سنایی چنین سروده است:

ای بی خبر از سوخته و سوختی      عشق آمدنی بود؛ نه آموختی  
مولوی نیز چنین انشاد کرده است:

گر چه تفسیر زبان روشتر است      لیک عشق بی زبان، روشتر است

مفهوم آن هم یک امر ذهنی است، پس آن خود عشق نیست. آنچه مهم است این که انسان باید به خود عشق برسد. اساساً انسان آن سان انسان است که به عرفان و کتمان نزدیک و از نسیان و عصیان به دور باشد.

لغت‌نویسان عشق را اینگونه معنا می‌کنند: در گذشتن از حد دوستی، اعم از اینکه در پارسایی باشد یا در فسق و آن مأخوذ از عَشَقَه است و آن گیاهی است که بر درختی بپیچد و آن را خشک کند و خود با طراوت باقی بماند؛ لذا اگر گیاه عشق روح انسان، درخت تن او را احاطه کند، او را نسبت به زرق و برق دنیا خشک و بی حرکت و نسبت به محبوب و معشوق شیفته و بی قرار می‌کند.

اگر عشق انسان به شهوات به فعلیت درآید، روح تابع تن می‌گردد و اگر روح انسان و عشق معنوی او رشد کند، جسم و تن بناچار تابع روح می‌گردد و تن به زحمت و رنج می‌افتد. در این زمینه متنبی گوید:

وَ إِذَا كَانَتِ النَّفُوسُ كِبَاراً      تَعَبَتْ فِي مَرَادِهَا الْأَجْسَامُ

وقتی نفس کسی بلندمرتبه شود، تن او در راه نیل به مراد آن به زحمت می‌افتد [۱]

و مولوی هم در این بابت می‌گوید:

خشم و شهوت، وصف حیوانی بود      مهر و رقت، وصف انسانی بود

این چنین خاصیتی در آدمی است      مهر، حیوان را کم است، آن از کمی است

عرفا معتقدند: بنیاد هستی، بر عشق به یک مرکز به نام خدا نهاده شده است و آن

یک نوع جنب و جوشی است که سراسر وجود را فرا گرفته است [۲].

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
عشق آخرین مرحله محبت است. شعله‌ای است که در دل آدمی افروخته می‌شود  
و بر اثر آن آنچه جز خداست، می‌سوزد و نابود می‌گردد، یعنی عاشق، شهید می‌شود و  
به حیات خالص و جاویدان نیل پیدا می‌کند. روایت می‌کنند: **من عَشَق وَعَفَّ وَكْتَمَ وَ**  
**مَاتَ، مَاتَ شَهِيداً [۳]**؛ هر که عاشق شود و عفت نفس پیش بگیرد و رازدار باشد و  
بمیرد، شهید مرده است.

عشق جنون الهی است که بنیان بدن را ویران می‌سازد، یعنی زندان و قفس تن  
انسان را می‌شکند و با معشوق مطلق، اتصال برقرار می‌کند؛ در نتیجه، تن عاشق گم و  
متلاشی، و روح او، منور می‌گردد و آخر الامر با معشوق اتحاد پیدا می‌کند که این  
همان وحدت عشق و عاشق و معشوق است.

این فارض می‌فرماید:

بینی و بینک انی یُنازُعُنِی فَارْفَعْ بِلُطْفِکَ اَنِّی مِنَ الْبَیْنِ

میان من و تو، «من» نزاع می‌کند، خداوندا به لطفت، «من» را از میان بردار!

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

که این قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

به قدری انسان به معشوق یعنی خداوند نزدیک می‌شود که در او فانی گشته، به او

باقی می‌گردد؛ به همین دلیل حلاج گفت: انا الحق، یعنی من خدایم و این نیست، جز

این که حضرت حق در قلب عارف نفوذ می‌کند و در حدیث آمده است: «**قَلْبُ الْمُؤْمِنِ**

**عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛** دل مؤمن تخت خداست». چرا درخت طور به حضرت موسی (ع)

بگوید: **اَنِّی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا [طه/۱۳]** و آدمی نگوید: انا الحق؟

موسی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

بعضی، خود خدا را عشق می‌دانند، براین اساس توحید در نظر عرفا عشق است و

در نظر فلاسفه وجود حضرت احدیت. حافظ می‌فرماید:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم      بندهٔ عشقم و از دو جهان آزادم  
سفرارهای یوحنا نیز همین است: «یکدیگر را دوست بدارید، زیرا عشق، اصلی  
خدایی دارد. هر که دوست بدارد، فرزند خداست و خدا را شناخته‌است و آنکه  
دوست نمی‌دارد، خدا را نشناخته‌است، چون خداوند، عشق است» [۴].

بهترین عاشقان و هنرمندترین هنرمندان و زیباترین موجودات خداست: ریرا  
دارای جمیع کمالات است؛ چه او بسیط مطلق و عین هستی است. به این ترتیب او  
مصدق اتمّ عشق و عاشق و معشوق صرف و خالص است.

ابن سینا در این زمینه می‌فرماید: «عاشق‌ترین کس نسبت به چیزی، اول بالذات  
(خدا) است؛ زیرا چیزهایی بیشتر درک می‌شوند که کاملتر باشند» [۵].

از فروغ عشق، جذب و انجذاب طبیعی یا عزیزی یا فطری است که خداوند در  
میان موجودات قرار داده‌است که جلوه‌های آن در صنایع ظریف و هنر و عشق به  
تشکیل خانواده، جهت بقای نوع و تعلیم و تعلم و به طور کلی روابط انسانها با هم به  
چشم می‌خورد؛ حتی در حرکات کرات و ترکیب اجسام، جاذبه عمومی و کشش  
فراگیر وجود دارد که همه بر پایهٔ پر مایهٔ عشق است.

ذره ذره کاندر این ارض و سماست      جنس خود را همچو گاه و کهر باست  
نقل می‌کنند که وقتی حضرت ختمی (ص) از کوه احد می‌گذشت با چشمان  
پرفروغ و نگاه از محبت لبریزش، کوه احد را مورد عنایت قرار داده، فرمود: «جَبَلٌ  
يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، یعنی کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم» [۶].

عشق انسان، لُبّ عقل و عقل، لُبّ روح و روح لُبّ تن و تن، لب اجسام است؛  
چنانکه عرفان، لُبّ برهان است؛ بنابراین با همدیگر متضاد نیستند؛ بلکه در طول  
یکدیگر قرار دارند. خاقانی چنین سراید:

دولت عشق تو آمد، عالم، جان تازه کرد

عقل کافر بود، آن رخ دید و ایمان تازه کرد

### ۳. قرآن و عشق

در قرآن کلمه عشق استعمال نشده است. شاید به این دلیل که در زمان نزول، کلمه عشق، به وسیله شعرا تنها در خدمت فسق و فجور و شهوترانی قرار گرفته بود؛ چنانکه اشعار شعرای آن زمان محتوایی جز دنیاپرستی و زرق و برق زندگی زودگذر دنیای دنی نداشت که نمونه آن اشعار سبعة معلّقه است و همین باعث شد که خداوند شعرای آن زمان و زمین را گمراه معرفی کند و در سوره شعرا می فرماید: **وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ [۲۲۵] • أَلَمْ نَسِرِّ لَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ [۲۲۶] • وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ [۲۲۷] • أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ گمراهان از شعرای (بی ایمان) پیروی می کنند. آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگشته می روند و آنچه را عمل نمی کنند می گویند؛ مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند.**

با توجه به اینکه خود آیات مسجع و با وزن و آهنگ خاصی است، باید گفت: منظور آیه این نیست که هر شاعری متبوع گمراهان است؛ به همین دلیل پیامبر فرمود: **ان لمن البيان لسحراً [۱۷]؛ بعضی از بیانیها سحر هستند.**

در روایات، کلمه عشق آمده است. در حدیث معروف قدسی آمده است: **مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشِقَنِي وَمَنْ عَشِقَنِي عَشِيقَتُهُ وَمَنْ عَشِيقَتُهُ قَتَلَتْهُ وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَيْ دِيئُهُ وَمَنْ عَلِيَ دِيئُهُ فَاَنَا دِيئُهُ [۱۸]؛ (خداوند فرمود: هر کس مرا طلب کند، مرا می یابد و هر که مرا بیابد، مرا می شناسد و هر که مرا بشناسد، مرا دوست می دارد و هر کسی مرا دوست بدارد، عاشقم می شود و هر کس عاشقم بشود، عاشقم می شوم و هر کس را عاشق بشم، او را می کشم و هر کس را بکشم، دیه او به گردن من است و هر کس که به گردن من دیه دارد، من خودم دیه او هستم.**

در قرآن به جای کلمه عشق «حُب» آمده است: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ؛ کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبت (آنها) برای تنها حضرت رب العالمین است.**

بنابراین اساس پرستش، عشق است؛ چنانکه دین هم جز محبت چیزی نیست و از امام باقر (ع) روایت شده است: **هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ [۱۹].**

علامه طباطبائی در مورد نکات آیه مذکور می‌فرماید:

۱. حَبِّ یک نوع ارتباط و جود و جاذبه خاص میان علت و معلول است؛ لذا مثلاً دانشجو استادش را که علت باسواد شدنش است، دوست می‌دارد و استاد هم شاگرد خود را که درس می‌خواند، دوست می‌دارد و از همه بهتر و مهمتر خداوند است که چون خالق و رازق و مدبر ماست، همه آگاهانه یا ناآگاهانه به او علاقه داریم؛ چنانکه خداوند هم مخلوقاتش را دوست می‌دارد؛ چون آنها آثار اویند.

۲. محبت دارای شدت و ضعف و در یک نظام طولی است، نه عرضی.

۳. خداوند از هر جهت شایسته و بایسته محبت ذاتی و حقیقی و خالص و شدید و دائمی موجودات نسبت به او است.

۴. اساس محبتها، به حَبِّ ذات بر می‌گردد و اگر غیر خود را هم دوست داریم، برای این جهت است که به ما وابسته است؛ لذا خدا که خود را دوست می‌دارد، مخلوقاتش را هم که از آثار اوست، دوست می‌دارد.

۵. محبت اعم از آگاهانه و ناآگاهانه است؛ بنابراین هر موجودی بهره‌ای از عشق و

محبت دارد» [۱۰].

#### ۴. جلوه‌های عشق به مادیات و معنویات

عشق آدمی به هر چیزی اعم از امور مادی و معنوی جلوه‌ها و آثاری دارد که اینک برخی از مهمترین آنها ذکر می‌شود:

۱. عشق به مادیات، عشق حقیقی و دائمی و کلی و عمیق نیست؛ زیرا آن، معشوق واقعی انسان نیست؛ بلکه آن مربوط به قوای غضبی و خواهشهای نفسانی و حیوانی است؛ لذا وقتی انسان در شهوت و شکم غرق شد، یک حالت تنفر و دلزدگی و خستگی و سستی به او نسبت به آنها دست می‌دهد؛ ولی عشق به امور معنوی مثل عشق به خدا و معصومین (ع) و مردان ربّانی و علم و فلسفه، عامل شور و شوق و گرمی و امید است و هر چه در این موارد ترقی کند، عشق قویتر می‌گردد؛ چون روح انسان با این امور سنخیت دارد؛ به همین دلیل در فلسفه اثبات شده است: علت پیوند

و اتصال انسان به خدا و اولیای او سنخیت و مناسبت داشتن حقیقت روح انسان با آنهاست.

از امام حسین (ع) روایت شده است: ان الله يحبّ معالي الامور و يبغض سفسافها؛ خداوند کارهای بلند و گرامی را دوست و کارهای پست و زبون را دشمن دارد [۱۱].

۲. انسان از کسی که به او ارادت و محبت داشته باشد، الگو می‌پذیرد: لقد كان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً [احزاب/۲۲]؛ بدون شک رسول خدا برای شما که به خدا و روز قیامت امید دارید و خدا را بسیار یاد می‌کنید، آسوه و مقتدا و الگو و انگاره خوبی است.

خواجه نصیرالدین در شرح متن شیخ الرئیس می‌فرماید: «بیشتر خشنودی عاشق به رفتارهای معشوق و آثاری است که از نفس وی صادر می‌گردد. این عشق رقتی ایجاد می‌کند که عاشق را از آلودگیهای دنیایی بیزار می‌گرداند» [۱۲].

۳. عشق به خدا و اولیای او انسان را مهذب می‌کند و تابع پیر و مراد و قطب می‌گرداند: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله [آل عمران/۲۹]؛ پیامبر (به کفار) بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من (پیامبر) اطاعت کنید تا خدا دوستتان بدارد.

به همین دلیل محبت و مودت اهل بیت خواسته پیامبر (ص) از ماست: قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی [شوری/۲۳]؛ (ای پیامبر) بگو: برای آن (نبوت و رسالت) اجری جز مودت و محبت به خویشاوندان نزدیکم مسألت نمی‌کنم.

در آیه دیگر آمده است که آن اجر و مزد هم به نفع شماست: قل ما سئلتکم من اجرٍ فہولکم [سبا/۴۷]؛ بگو مزدی را که از شما درخواست کردم، به نفع شماست.

عکس مطلب هم صادق است؛ یعنی هر چه ایمان و عمل انسان بیشتر شود، محبوب شدن او نزد مردم بیشتر است: انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً [مریم/۹۴].

اطاعت خدا به نسبت عشقی است که انسان دارد؛ همچنانکه امام صادق فرمود:

تَعْصَى الْإِلَٰهَ وَأَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ      هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيْعٌ  
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ      إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مَطِيْعٌ [۱۳]

خدا را نافرمانی می‌کنی و اظهار دوستی او می‌کنی؟ به جان خودم، این رفتاری شگفت است. اگر دوستیت راستین بود، اطاعتش می‌کردی؛ زیرا دوستدار، مطیع کسی است که او را دوست دارد.

نتیجه این که شخص در اثر عشق به کسی، ناخودآگاه، در تفکر و تغذیه و پوشش و رفتار و حتی قیافه ظاهری و صدا و... مثل او می‌شود [۱۴].

البته ممکن است برای عشق معایبی هم ذکر کنند؛ از جمله آنها این که در اثر استغراق در حسن معشوق، عیب او از طرف عاشق مورد غفلت واقع شود؛ به همین رو است که گفته‌اند: «حُبُّ الشَّيْءِ يُغْمِي وَيُصِمُّ؛ حُبُّ هِرْ حِيْزِي عَاشِقٍ رَا كُورٍ وَ كَرِ مِي كُنْد» یا گفته‌اند: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا اَغْمَى بَصْرَهُ وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ [۱۵]؛ هر کس چیزی را دوست داشته باشد، چشمش را کور و قلبش را بیمار می‌کند».

وحشی بافقی می‌سراید:

اگر در کاسه چشم نشینی بجز از خوبی لیلی نبینی

تا آنجا که گفته‌اند: عاشق حتی عیب معشوق را هنر می‌بیند که در این زمینه باید گفت: تفاوت علم و عشق این است که در علم، عالم تابع عالم خارجی است؛ ولی عشق جنبه داخلی و نفسانیش بیش از جنبه عینی است. عشق نیرویی نهفته است که دنبال موضوع می‌گردد. همین که موضوعی یافت و با آن توافقی دست داد. آن نیرو تجلی می‌کند و به اندازه توانایی خودش حسن می‌سازد؛ نه به آن اندازه که در محبوب وجود دارد [۱۶].

۴. عشق انسان به خدا باعث می‌شود که از او تقاضای مرگ کند: قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمتوا الموت ان كنتم صادقين [جمعه/ ۷۷]؛ ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر تنها شما اولیای خدا هستید، آرزوی مرگ بکنید.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس بسینم و تسلیم وی کنم

۵. گاهی عشق چند برابر عقل اثر دارد؛ مثلاً ممکن است با یک محبت و عمل

عاطفی عده‌ای را به مقصد مطلوبی دعوت کرد. مولوی می‌گوید:



پای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت بی تمکین بود  
 اهل عرفان و سیر و سلوک، به جای پویش راه عقل و استدلال، راه محبت و ارادت  
 را پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند: شخص کاملی را پیدا کن و رشته محبت وی را به  
 گردن دل بیاویز که از راه عقل و استدلال بی خطرتر و سریعتر و با ثمرتر است [۱۷].  
 ۶. عشق و محبت کینه‌ها را از سینه‌ها بیرون می‌برد و تلخها را شیرین، می‌کند.  
 قرآن می‌فرماید:

إِذْفَعِ بِالْتِي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ [فصلت/۳۴]؛  
 با اخلاق نیکوتر دفع شر کن! آنگاه آنکه بین تو و او دشمنی است، گویا دوستی یکدل  
 شده است. مولوی گوید:

از محبت تلخها شیرین شود از محبت مسها زرین شود  
 ۷. عشق معنوی عاشق را از خودپرستی نجات می‌دهد؛ یعنی علاقه و تمایل را به  
 خارج از وجودش متوجه می‌کند و خودش را توسعه می‌دهد، مشروط بر این که  
 عشق، به مسیر درستی هدایت شود.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم  
 ولی عشق به دنیا و زرق و برق آن، تفرقه و خصومت و نسیان و عصیان و کودنی و  
 کوری و تنگی و اسارت و پوچی و بیگانگی و از خود بی خود شدن و محدود گردیدن  
 و... به وجود می‌آورد.

۸. مظهر عشق مادی خنده و غفلت و تکثر و ضعف و انفعال و جلوه عشق معنوی،  
 گریه و توجه و وحدت و فعالیت و امید است.

گریه بر هر درد بی درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداست  
 و حافظ می‌گوید:

دل سنگین تو را، اشک من آورد به راه سنگ را سیل تواند به لب دریا برد  
 گریه وسیله کمال انسان است و اساس آن عاطفه و رقت قلب و عرفان است و به  
 همین دلیل بانوان از کمال و عاطفه بیشتری نسبت به مردها برخوردارند؛ چرا که هر  
 موقع و عظمی و پندی باشد، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند؛ پس تنها گریه از اندوه و

غم نیست؛ بلکه چه بسا به سبب شوق و لذت عرفانی و تحریریک معشوق باشد.

## ۵. آثار نماز عاشقانه

حال که تا حدودی خواص عشق بیان گردید، باید بدانیم که عامل وجود عشق تنها در عبادت و پرستش عارفانه و عاشقانه و خالصانه برای تنها خداوند است. مصداق بارز چنین عبادتی نماز است؛ آن نمازی که فعل و ذکر و ورد آن، ناشی از بیتابی عاشق در برابر معبود ناب و معشوق صاف و جمیل پاک است.

چنین نمازی نتایج و آثار بسیار ارزشمندی به همراه دارد که برخی از مهمترین آنها به این قرارند:

۱. نماز از فحشا و منکر جلوگیری می‌کند: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» [عنکبوت/۴۵]؛ نماز را به پا بدار؛ زیرا آن، (انسان را) از زشتی و ناپسندی باز می‌دارد و یادکرد خدا از هر چیزی بزرگتر است.

البته باید نماز با شرایط خاص خود باشد، تا چنین خاصیتی داشته باشد؛ چون نماز مشتمل بر ذکر خداست؛ بنابراین اگر نیت، خالص و نماز دائمی و از کیفیت بالایی برخوردار باشد، قطعاً باعث می‌شود ملکه پرهیز از فحشا در نمازگزار پیداشود؛ لذا وقتی آن، مقبول درگاه حضرت احدیت است که او را از هر گناهی باز دارد و به خدا نزدیک کند تا آنجا که در فکر و قلب هم گناه نکند.

۲. جمله «ولذکر الله اکبر»، بیانگر این است که نماز علاوه بر نتیجه سلبی که همان منع از فحشاست، نتیجه وجودی هم دارد. این نتیجه وجودی عبارت از ذکر قلبی است [۱۸].

۳. نماز قلب را جلا می‌دهد و از توجه به مادیات دور می‌دارد، در نتیجه سنخیت میان عابد و معبود پیدا می‌شود که ثمره آن شجره طیبه این است که خداوند در عقل و فکر او، نفوذ پیدا می‌کند؛ «ان الله تعالی جعل الذکر جلاءً للقلوب... رجالاً ناجاهم فی فکرمهم وکلمهم فی ذات عقولهم» [۱۹]؛ خداوند نماز را برای صیقلی دلها قرار داده است... مردانی هستند که خداوند در سر ضمیر آنها با آنها راز و با عقل آنها سخن

می‌گوید.

۴. نماز گزاردن با تمام شرایطش در انسان رغبتی ایجاد می‌کند که او دائماً نماز بخواند: «الذین هم علی صلواتهم دائمون» [معارف/۲۳].

نماز گزاران کسانی هستند که بر نمازشان مداومت می‌کنند و اگر از نماز خارج شدند، باز ذکر و ورد دارند؛ به عبارت دیگر افکار و اعمالشان تجسم عینی و خارجی نماز است و بر اثر اطاعت و عبادت توأم با عشق، به نور الهی منور می‌شوند و دیگران را هم منور می‌کنند؛ از این رو دوستی با آنها و دیدن آنها، انسان را به یاد خدا می‌اندازد؛ چنانکه پیامبر در معرفی دوستان فرمود: «مَنْ ذَكَرَكَمَ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ؛ کسانی که دیدن آنها شما را به یاد خدا می‌اندازد».

۵. نماز باعث اطمینان قلب انسان می‌گردد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» [رعد/۱۳]. جهت آن این است که نماز، مصداق اتم ذکر و یاد خداست.

۶. نماز باعث پیدایش زهد در انسان می‌شود. لازمه نماز، اتصال به مرکز هستی و عشق به آن است؛ چون صلاة از صله و وصل است. پیوسته طاعت صرف و خالص و ناب او را به حرکت تکاملی موفق می‌کند تا فانی در ذات خداوند و باقی به بقای او گردد.

انسان در اثر عبادت، با عالم و احدیت، بلکه با جهان احدیت اتصال پیدا می‌کند و وجودش وسیع می‌شود؛ طوری که عالم دنیا و طبیعت در مقابل او بسیار کوچک می‌شود. شعری به حضرت علی (ع) منسوب است که:

أتزعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

آیا گمان کردی جرم کوچکی هستی، در حالی که در تو عالم اکبر بنهاده شده است. انسان در عبودیت، خود واقعی خویش را می‌یابد؛ ولی در مادیات به چیزی دیگری، به جای خود، می‌رسد.

کار خود کن کار بیگانه مکن	در زمین دیگران خانه مکن
گوهر جان را نیایی فریبی	تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی
که منم این والله این تو نیستی	توبه هر صورت که آیی بیستی

۶. انسان، با عبودیت آزاد می‌شود؛ یعنی می‌تواند در صراط مستقیم مراحل تکامل را بدون مانع، و سریع و آسان، طن طریق کند.

حافظ از جود تو حاشاکه بگرداند روی مسن از آن روز که بسند توام آزادم  
آنانی که خود را از مَصْرَع عشق حقیقی رهانیدند، به دام دنیا دنی و پرستش آن گرفتار شدند.

۷. با عبودیت، انسان بر خودش مسلط می‌شود؛ لذا می‌تواند افکارش را در کنترل خود در بیاورد و از خواطر ناپسند جلوگیری کند: «العبودية جوهره كُنْهها الربوبية» جوهر و گوهر عبودیت، ربوبیت و پرورگاری است.

دنیا، جانوران را اشباع می‌کند؛ ولی انسان را نمی‌تواند اشباع کند؛ به همین دلیل شخص هواپرست، به دنبال تنوع طلبی دائمی است و سرانجام هم اشباع نمی‌گردد و اگر هم اشباع گردد، این اشباع کاذب است؛ زیرا به خواست فطری و نفسانیش، واقعی ننهاده است.

در حدیث قدسی آمده است: «یا بن آدم خلقتُ الاشیاءَ لِأجلک و خلقتک لِأجلی»؛ ای فرزند آدم اشیاء را برای تو و تو را برای خودم خلق کردم.

لذا چون انسان، خداپرست گردد، کمال قناعت و رضایت را در خود احساس می‌کند و چون مطلوبش بی‌نهایت است، مثل و نظیر ندارد تا عوض بشود. عشق و پرستش و نماز تا آنجا انسان را بالا می‌برد که جز رضا به قضای الهی و تسلیم در مقابل امر معشوق مطلق چیزی در ذهن و ذکرش نیست. وقتی تیر زهر آلودی بر سینه امام حسین (ع) می‌نشیند می‌فرماید: «رضاً بقضائک و تسليماً لامرک و لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین»؛ به تقدیرت خشنودم و از فرمانت اطاعت می‌کنم. هیچ معبودی جز تو نیست. ای فریادرس فریادخواهان.

۸. انسان به یاری شکیبایی و نماز می‌تواند بر مشکلات فایق آید: «واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبيرة آلا علی الخاشعین» [بقره/۴۵]؛ و از خداوند به وسیله صبر و نماز یاری بجوید که نماز امری بزرگ و دشوار است، مگر برای فروتنها (که بسیار سهل و آسان است).

۹. نمازگزاران واقعی، وقتی در زمین به پستی برسند، به پستی تن در نمی دهند و جلوه عشق را در میان مردم تعمیق و گسترش می دهند: الذین ان مکناهم فی الارض أقاموا الصلوة [حج/۴۱]؛ آنان (که خداوند یاریشان می کند) اگر در زمین، مکانت و اقتدار پیدا کنند، نماز به پا می دارند.

۱۰. چنانچه کسی بتواند نمازهای مستحبی، به ویژه نماز شب بخواند، خداوند در قیامت برایش پادشاهی در نظر می گیرد که هیچ کسی حتی خود پیامبر ختمی (ص) هم نمی داند که چیستند؛ تتجافا جنوبهم عن المضاجع... فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرءة اغین جزاء بما كانوا یعملون [سجده/۱۶ و ۱۷]؛ پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می شود (شب بیدار می شوند)... هیچ کس نمی داند خداوند برای آنها از چشم روشنی ها چه مخفی داشته است (تا روز قیامت آشکار کند).

مرحوم طبرسی ذیل این آیه، حدیث بسیار جالبی را از پیامبر نقل می کند: «وقد ورد فی الصحیح عن النبی (ص) انه قال ان الله یقول لأعددت لیبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر...» [۲۰]؛ در حدیث صحیح به نقل از پیامبر آمده است که فرمود: «خداوند می فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کردم که آنها را چشمی ندیده و گوشی نشنیده است و آنها به قلب احدی خطور نکرده است.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۶. اقسام نماز

همچو کار در دنیا که از روی ترس و فشار یا مزد و پاداش و یا محض عشق و علاقه است، نماز نیز ممکن است از بیم دوزخ یا میل به بهشت و یا صرف حب و عشق الهی گزارده شود.

ابوعلی سینا در زمینه عبادت عارف می نویسد: «تَعَبُّدُهُ لَهُ فَقَطْ لِأَنَّهُ مُسْتَحَقٌّ لِلْعِبَادَةِ وَ لِأَنَّهَا نِسْبَةٌ شَرِيفَةٌ إِلَيْهِ لِالرَّغْبَةِ أَوْ رَهْبَةٍ [۲۱]؛ تعبد و پرستش عارف برای این است که خداوند مستحق برای عبادت است؛ چرا که عبادت سنخیت و رابطه (وجودی و) نسبت با شرافت (انسان) با اوست؛ نه از روی رغبت و میل (برای پاداش) یا ترس (از عذاب).

## منابع

۱. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۶ و ج ۱، ص ۱۴۳
۲. حسینی طهرانی، علامه سیدمحمد حسین، روح مجرد، ص ۵۷۰
۳. ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۲۸۴
۴. آلدی، رنه، عشق، ترجمه جلال سناری، نامه اول یوحنا، III، ص ۱۶
۵. ابن سینا، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۹
۶. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۲۵، پاورقی.
۷. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات.
۸. حسینی، پیشین، ص ۱۶۷
۹. مطهری، جاذبه و دافعه، ص ۶۴
۱۰. طباطبائی، پیشین، ج ۱، ذیل آیه ۱۶۵، سوره بقره.
۱۱. یعقوبی، احمد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۵.
۱۲. ابن سینا، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۳.
۱۳. مطهری، پیشین، ص ۶۶-۶۷.
۱۴. همان، ص ۷۸.
۱۵. نهج البلاغه، خ ۱۰۷.
۱۶. مطهری، پیشین، ص ۷۵-۷۳.
۱۷. همان، ص ۷۵.
۱۸. طباطبائی، پیشین، ذیل آیه.
۱۹. نهج البلاغه، خ ۱۲۰.
۲۰. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸ و ۷، ص ۵۱۸.
۲۱. ابن سینا، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی